

۱- مقدمه و اشاراتی دربارهٔ نقاط ضعف و ناهماهنگی‌های در نظام آموزشی

باید از اولیاء وزارت آموزش و پرورش و مخصوصاً از اداره کل تعلیمات متوسطه سپاسگزار بود که مقدمات تشکیل این مجلس بحث و بررسی را که (که نمی‌دانم چرا با وجود لغات معادل متعدد در زبان فارسی سمینار خوانده می‌شود) فراهم آورده‌اند و اینک برای گروهی از دبیران ارجمند زبان و ادبیات فارسی فرصتی پیدا شده است که گردهم آیند و دربارهٔ بعضی از مسائل بسیار مهم و مربوط به رشتهٔ تدریسی خود به گفت و شنودی لازم و سودمند بپردازند.

روزی که از من دعوت شد که در یکی از جلسات این انجمن بحث و بررسی شرکت کنم و با طرح و یادآوری نکاتی دربارهٔ مکتب‌های ادبی ایران و بعضی از کشورهای مغرب زمین در این گفت و شنود سهمی ناچیز داشته باشم دعوت را با کمال میل پذیرفتم زیرا اگر اشتباه نکرده باشم منظور از طرح این گونه نکات در این قبیل اجتماعات یک بحث کلی و انتزاعی نیست بلکه مراد اصلی اخذ نتایجی عملی از این مباحث به قصد توجه به نتایج آنها در برنامه‌های آموزشی است.

اگر حضار محترم بدانند که من از سال ۱۳۲۰ خورشیدی که در آن تاریخ سی و

* - متن سخنرانی در سمینار دبیران زبان و ادبیات فارسی (مرداد ۱۳۴۸ - رضائیه)



پښتونستان د علومو او انسانیت د مطالعاتو د مرستیالو
پرتال جامع علومو انسانیت

دو سال داشتم تا امروز که شصت ساله‌ام با وجود فرصت‌های متعدد که در این مدت قریب سی سال پیش آمده است به زادگاه خود آذربایجان سفری نکرده‌ام و همچنین اگر از گرفتاریهای فعلی من و از آنجمله عارضه کسالت اخیرم مختصر اطلاعی داشته باشند درخواهند یافت که با وجود همه آن اشکالات، امروز علت و محرک خاصی مرا به این سرزمین و به این مجلس کشانده است. شاید صاحب نظرانی که در این محفل گرد آمده‌اند حدس زده باشند که آن علت شوق‌انگیز، اهمیتی است که من برای تعلیمات متوسطه خصوصاً در این دوران انقلاب آموزشی و همچنین برای مقام ارجمند دبیران زبان و ادبیات فارسی و در تأثیر عظیم اقدامات آنها در بهبود وضع آموزش و پرورش در تمام مراحل تعلیماتی اعم از ابتدائی و متوسطه و عالی قائل هستم.

برای توضیح این معنی ناگزیر از بیان یک مقدمه بالنسبه مفصل خواهم بود که شاید ملال‌آور باشد و حتی در بادی امر برای بعضی از حضار گرامی در باره لزوم بیان آن مقدمه و رابطه آن با موضوع سخنرانی تردیدی دست بدهد اما نکته در این جاست که اگر از ایراد آن مقدمه که ناچار ناظر بر سایر مراحل تعلیماتی هم خواهد بود صرف‌نظر کنم بیم آن می‌رود که از هدف و غرض اصلی این سخنرانی یعنی سعی در اخذ نتیجه عملی از یادآوری نکاتی درباره ادبیات ایران و خارجه بمنظور توجه به آنها در تعلیمات دبیرستانی دور بمانیم.

بدیهی است که دستگاه آموزشی یک مملکت، از کودکان و دبستان گرفته تا آخرین مراحل دانشگاهی از لحاظ پیوستگی‌ها و بستگی‌های طبیعی و مسلّمی که همه آن مراحل با یکدیگر دارند مانند حلقه‌های زنجیر یا قاعده و رأس یک هرم هندسی با یکدیگر مربوط و متصل هستند و از این جهت مجموعاً واحدی را تشکیل می‌دهند که باید همه اجزاء آن دارای یک روح و یک هدف باشند و از یک سیاست سنجیده و روشهای هماهنگ پیروی کنند.

البته ممکن است دستگاه آموزشی از لحاظ تقسیم وظائف به مراحل متعدد ابتدائی

و متوسطه (اعم از دبیرستان عادی و حرفه‌ای) و مؤسسات تعلیمات عالیہ منقسم شود و حتی احیاناً وزارتخانه‌های متعدد برای تعهد وظائف بعضی از آن مراحل ایجاد گردد اما این قبیل تقسیمات نباید کمترین ابهام و تردیدی در باره وابستگی دوره‌های مختلف تعلیمات بایکدیگر ایجاد کند و یامنتهی به این توهم واهی شود که چون امروز در تشکیلات کشوری مثلاً مؤسسات تعلیمات ابتدائی و متوسطه تابع یک وزارتخانه و تعلیمات عالیہ در حیطه صلاحیت وزارتخانه دیگری است هر کدام از آن دو وزارتخانه می‌توانند از سیاست و خط مشی جداگانه‌ای پیروی کنند و از همکاری مداوم و مستمر بایکدیگر بی‌نیاز باشند .

از طرف دیگر تساوی دوره‌های مختلف تعلیمات از لحاظ اهمیت ذاتی آنها بهیچ وجه مانع از آن نیست که یکی از آن مراحل تعلیماتی مخصوصاً در یک دوران تحول و اصلاح و تحت تأثیر اوضاع و احوال استثنائی نسبت به مراحل دیگر واجد اهمیتی بخصوص شود . بجهاتی که ذکر خواهم کرد منکر نمی‌توان شد که در حال حاضر تعلیمات متوسطه واجد چنان اهمیت استثنائی است و رفع نقائص آن در درجه اول فوریت است و برای اثبات این اهمیت ناگزیرم توضیحات بیشتری بدهم و بگویم که :

من در طی قریب چهل سال دوران خدمات آموزشی و فرهنگی که نیمی از آن در داخل کشور و نیم دیگر در خارج از ایران سپری شده است شاهد تحولاتی در طرز تفکر مسئولان امور آموزشی کشور بوده‌ام .

در پانزده سال اول قرن چهاردهم خورشیدی یعنی از ۱۳۰۰ تا حدود ۱۳۱۵ که شامل سه چهارم از دوران زمامداری و سلطنت شاهنشاه فقید بود و پایه‌های اصلاحات در شئون مختلف اجتماعی و درگیر و دار مشکلات مختلف و امکانات محدود ریخته می‌شد تحرک همه جانبه‌ای (البته در مقیاسی محدود به وسائل و امکانات غیر کافی آن زمان) در تمام شئون آموزشی و فرهنگی پدید آمد .

هنوز اوضاع و احوال آن زمان ایجاب نمی‌کرد که برنامه‌های پنجساله اقتصادی و اجتماعی (مشابه آنچه از ۱۳۲۰ به بعد تنظیم و اجراء گردید) داشته باشیم با این وصف

می‌توان گفت که از اوایل آن دوره ۱۵ ساله رویهمرفته گسترش امور آموزشی در سطح دبستان و دبیرستان و مدارس عالیّه با هماهنگی و تناسبی بالنسبه طبیعی آغاز شد .

مختصر توجهی به آمارها و سالنامه‌های وزارت فرهنگ در آن زمان ، با وجود نقائص و نارسائی‌های متعددی که دارند ، وجود و رعایت این تعادل و تناسب طبیعی را البته در سطح بسیار متوسطی از لحاظ کمیت و کیفیت آشکار خواهد ساخت .

از ۱۳۱۵ بیعد بعلم مختلف که فعلاً مجال بحث و تشریح آنها نیست ، این تعادل کم‌کم گاهی بنفع گسترش کمی (نه کیفی) دبیرستانها و زمانی بنفع گسترش کمی مؤسسات تعلیمات عالیّه و غالباً بضرر تعلیمات ابتدائی بهم خورد ، تا آنکه از ۱۳۲۰ بیعد خاصه در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ از طرف دولت‌های متعدد کوشش‌هایی بعمل آمد که باتدابیری از قبیل تصویب قانون تعلیمات اجباری و اصلاح قوانین مربوط به تربیت معلم و دانش-سراهای مقدماتی و تشویق آموزگاران و غیره ، این عدم تعادل بتدریج رفع شود و به موازات این اقدام و در همان دوره ده ساله ، اقداماتی هم البته بدون آنکه نقشه جامع و صحیحی در کار باشد بمنظور اصلاح یا توسعه مؤسسات تعلیمات عالیّه بعمل آمد .

با اینهمه می‌توان گفت که چه در آن دوره دهساله (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰) و چه در فاصله ۱۳۳۰ تا حدود ۱۳۴۰ خورشیدی و بلکه تا امروز و با وجود پیشرفت‌های قابل توجه و انکارنکردنی رویهمرفته از تدابیر مربوط به بهبود کمی و کیفی وضع تعلیمات ابتدائی و تعلیمات عالیّه نتایج مطلوب بدست نیامد زیرا برخلاف آنچه پیش‌بینی شده بود نه قانون تعلیمات اجباری در مدت دهسال و حتی بیست سال گذشته اجرا شد و نه دانشگاه و سایر مؤسسات تعلیمات عالیّه باوجود برخورداری از امکانات مالی بالنسبه بیشتر و با وجود تسهیلاتی که در کار آنها معمول می‌شد و با وجود خدماتی که انجام دادند توانستند وظائف اساسی تعلیماتی و تحقیقاتی و ازهمه مهمتر وظیفه تربیت رهبران و مدیران و کارشناسان واجد شرائط را به عده کافی جهت پیش بردن برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی آنچنانکه انتظار می‌رفت انجام دهند .

اگر علت یا علل این امر را با توجه دقیق به آمارها و تجارب حاصله و با ارزشیابی علمی از نتایج جويا شويم به این نکته برمیخوريم که یکی از موانع اصلی بهبود وضع تعلیمات ابتدائی و تعلیمات عالیّه همان عدم توجه کافی به وضع تعلیمات متوسطه بوده است زیرا تقریباً از سال ۱۳۱۵ تا این اواخر اغلب مسؤولان امور آموزشی متأسفانه چون به ضرورت ایجاد تناسب و هماهنگی بین مراحل مختلف تعلیمات از دبستان تا دانشگاه بخوبی پی نبرده بودند وضع تعلیمات متوسطه کشور ما (اعم از دبیرستان عادی و حرفه‌ای و دانش‌سراهای مقدماتی) نه تنها از عنایت و اهتمام شایسته‌ای برخوردار نشد بلکه در عین گسترش در سطح (یعنی در عین ازدیاد عدهٔ دبیرستانها اعم از دولتی و غیردولتی و حتی گاهی با وجود افزایش بی تناسب عدهٔ آنها نسبت به عدهٔ دبستانها و مؤسسات تعلیمات عالیّه)، نقش مهم و اساسی این مرحله از تعلیمات (یعنی تعلیمات متوسطه) و مقام بی مانند آن در داخل دستگاه تعلیماتی کشور عملاً از نظرها دور ماند و با تحت الشعاع اقدامات ناهماهنگ دیگر قرار گرفت.

درست است که غالباً در گزارشهای سالیانهٔ مربوط به پیشرفت‌های آموزشی، به موازات ارقام حاکی از ازدیاد عدهٔ دبستانها و مؤسسات تعلیمات عالیّه اعداد و ارقام چشم‌گیری نیز در بارهٔ افزایش عدهٔ دبیرستانها گنجانده شد ولی جز در موارد نادر، در برنامهٔ تعلیمات متوسطه و در کیفیت و شرایط تهیهٔ دبیر و همچنین در امر تأسیس و افزایش کمیت و کیفیت مدارس حرفه‌ای در سطح دبیرستانی، و بهبود وضع دانشسراهای عالی و مقدماتی، تغییرات ضروری و فوری و سنجیده بعمل نیامد و حتی گاهی متأسفانه اقداماتی در جهت مخالف این منظور صورت گرفت. از قبیل اقدام به تأسیس دبیرستان در بعضی نقاط بر اثر فشار اشخاص متنفذ نه با توجه به احتیاجات و امکانات واقعی یا انحلال دانش‌سرای عالی و دانش‌سراهای مقدماتی بجای کوشش در اصلاح و رفع نقائص آنها.

البته در این سی و پنج سال اخیر چند تن از علاقه‌مندان به مسائل آموزشی

و مخصوصاً عده‌ای از دبیران دردشناس و کارآزموده که یقین دارم بعضی از آنان در این جلسه حضور دارند مسئولان امور فرهنگی و آموزشی و طراحان برنامه‌ها و تنظیم‌کنندگان بودجه‌های عمرانی را از ضرورت و فوریت این امر آگاه کردند ولی بطوریکه آگاهید ترتیب اثرهای لازم و بموقع به یادآوریهای آنها داده نشد .

با آنکه در ادوار مختلف زندگانی اداری و اجتماعیم و مخصوصاً در این چند سال اخیر بر من ثابت شده است که بعضی از افراد کم ظرف و کوتاه نظر و فرومایه و بی انصاف انتقادهای مثبت و اصولی را خصوصاً اگر صریح و بی پرده و متکی بر تجارب شخصی گوینده یا نویسنده باشد با تعبیرات و صحنه سازی‌های ناجوانمردانه حمل بر اغراض شخصی می کنند تا بلکه با مشوب ساختن اذهان و با القاء شبهه از تأثیر آن انتقاد که ممکن است منصب و مقام آنها را به خطر بیندازد بکاهند باز چون هنوز از آن تجارب تلخ نتوانسته‌ام عبرت بگیرم در این مورد ناگزیرم با مراجعه به سوابق و با اشاره به خاطرات خودم بگویم که من بارها چه ضمن گزارشهای مفصلی که هنگام تصدی سمتی در یونسکو به تهران فرستادم و چه ضمن اظهارات مکرری که در مجلس سنا در موارد متعدد خاصه ضمن بحث مفصلی در باره لایحه بودجه ۱۳۴۵ کل کشور در جلسه مورخ ۲۲ اسفند ۱۳۴۴ سنا و در لایحه تشکیل هیأت امناء دانشگاه تهران و لایحه تجدید نظر در سازمان و وظایف دانشسرای عالی و غیره کردم و همچنین با پیشنهادهائی که در تابستان سال ۱۳۴۴ ضمن تدوین گزارشی از طرف کمیسیون فرهنگ و آموزش و پرورش مجلس سنا بمنظور تجدید نظر در اصول و روشهای اعزام محصل به خارج در آن گزارش گنجاندم (و خوشبختانه می بینم که اخیراً مقداری از آن پیشنهادهای از طرف وزارت علوم و آموزش عالی بموقع اجرا گذاشته می شود) با دلائل متعدد و باتشریح اوضاع یادآور شدم که هم اصلاح وضع تعلیمات ابتدائی و هم اصلاح وضع تعلیمات عالی خاصه از لحاظ کیفیت و بازده اجتماعی در درجه اول منوط و موکول به تجدید نظر کامل در سازمان و برنامه تعلیمات متوسطه اعم از عادی و حرفه‌ای و بالاخص دانش سراهای مقدماتی است .

متأسفانه با وجود قصد خدمت و حسن نیتی که شاید کما بیش در کار بوده است .

به جهات متعدد تا این اواخر ترتیب اثر لازم به این یادآوریه‌ها داده نشد و نتیجه این شده است که امروز در دوران انقلاب آموزشی که خوشبختانه در صدد اصلاحات عمقی در تمام مراحل دستگاه تعلیماتی کشور برآمده‌ایم جامعه ما بسبب ضعف ذاتی و اضطراری دبیرستان‌ها با مشکلات اساسی متعدد روبروست که در متن این گفتار تشریح شده است:

اولین مشکل مهم ما کمبود آموزگار به معنی واقعی کلمه است زیرا ما برای اجراء دقیق برنامه‌های مترقی جهت گسترش سریع و صحیح تعلیمات ابتدائی چه بوسیله دبستانهای عادی و چه بوسیله برنامه دنیا پسند مبارزه با بی‌سوادی و سپاه دانش، آموزگاران و واجد شرایط (که اصولاً بایستی بوسیله دستگاه تعلیمات متوسطه مخصوصاً بوسیله دانش سراهای متعدد مقدماتی آماده و تربیت شوند) نداریم و یا لااقل بحد کفایت نداریم و تا مدتی ناگزیریم این کمبود را با وسائلی جبران کنیم که با اصول صحیح تربیت معلم سازگار نیست.

مشکل دوم کمی عده دبیرستانهای فنی و حرفه‌ای و هنرستانها و فزونی عده دبیرستانهای عادی خارج از حد احتیاج نسبت به عده مدارس حرفه‌ای است و این عدم تناسب در کمیت و با صرف نظر از نقائص واضح آن نوع دبیرستانها در نابسامانی وضع تعلیمات متوسطه و مؤسسات تعلیمات عالی به طرق مختلف مؤثر است زیرا فوریت اجراء برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی ایجاب کرده و می‌کند که ما کسانی را که پس از خاتمه تحصیلات ابتدائی اجباری و رایگان و بشرط داشتن استعداد می‌خواهند وارد مرحله تعلیمات متوسطه شوند بتوانیم هرچه زودتر به دو طبقه تقسیم و هدایت کنیم:

طبقه اول باید قسمت اعظم داوطلبان تحصیلات متوسطه را در بر بگیرد و آنها را بتواند در مدارس فنی و حرفه‌ای متعدد چنان تربیت و آماده نماید که در پایان مرحله تعلیمات متوسطه خود قادر باشند که بعزت فرا گرفتن حرفه‌ای، عملاً در دستگاههای مختلف صنعتی و اقتصادی وابسته به بخش دولتی و خاصه بخش خصوصی جذب و بکار مشغول شوند و مولد ثروت و عامل آبادانی و رفاه گردند و سپس اگر خواستند و توانستند

بشرط استعداد و فراهم آمدن وحتى فراهم ساختن امکانات مالی برای آنها بعداً به تحصیلات عالیہ نیز راه یابند .

طبقهٔ دوم که افراد آن باید از حیث عده به مراتب کمتر از افراد طبقه اول باشد و از دانش آموزان دبیرستانهای عادی تشکیل شود و فقط افراد این طبقه باید دورهٔ دبیرستان عادی را که در حکم دالان دانشگاه و سایر مؤسسات تعلیمات عالیہ است بشرط داشتن استعداد کافی و با برنامه‌ای جامع و کامل طی کنند و معلوماتی عمیق تر بدست آرند و در نتیجه بتوانند به آسانی و به استحقاق در مؤسسات تعلیمات عالیہ در داخل و خارج کشور راه یابند ، بوجه مفید و ثمر بخشی مشغول ادامهٔ تحصیل و تحقیق شوند .

ما امروز بسبب نقائص متعدد در اصول و روشهای تعلیمات متوسط که میراث مسامحه‌های گذشته است با رعایت شرائط اصلی اصلاحات دبیرستانی و بکار بستن آنها با روشی دوراندیشانه ، خواهیم توانست عده داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات تعلیمات عالیہ را خود بخود به حد معقول و محدود و متناسب با احتیاجات واقعی کشور برسانیم تا هر چه زودتر برخلاف امروز (که ظاهراً برای کمتر از ده هزار محل موجود در کلیهٔ مؤسسات تعلیمات عالیہ کشور ، در حدود نود هزار و بلکه بیشتر فارغ‌التحصیل متوسطه داوطلب شرکت در کنکور هستند و این امر در واقع حاکی از یک نوع تورم مصنوعی عدهٔ داوطلب ورود به دانشگاهها نسبت به امکانات واقعی آنها و احتیاجات کشور است) در دبیرستانهای عادی ما عدهٔ محدودی که واقعاً دارای استعداد تحصیل و تحقیق در دانشگاهها باشند ، تربیت شوند و طبعاً در آن صورت در دبیرستانهای عادی که عدهٔ آنها به تناسب احتیاجات و امکانات واقعی کاهش خواهد یافت دانشجویان کمتری اما با استعداد و معلومات بیشتری تحصیل خواهند کرد و فقط آنها در صورت داشتن شوق واقعی و شرائط لازمه ، نه بصرف هوس و تفنن و چشم هم‌چشمی ، داوطلب ورود در مسابقات دانشگاهی خواهند گردید و با محدود شدن این عده از طرفی اصلاح عمقی و کیفی برنامه‌های دبیرستانی و اعمال شیوه‌های صحیح و مترقی تعلیم و تربیت در آنها

به وجه واقع بینانه‌ای و بسرعت میسر خواهد شد، و از طرف دیگر مؤسسات تعلیمات عالیہ هم برخلاف امروز تحت فشار داوطلبانی تقریباً معادل ده برابر گنجایش خود قرار نخواهند گرفت و برای اصلاح آنها احتیاجی نخواهیم داشت که دست به تدابیر خلق الساعه‌ای بزنیم که گاهی بوی تقلیدهای ناسنجیده یا صف آرائی‌های بیمورد از آنها می‌آید و چون بارعبایت این شرائط دانشگاه‌های ما با دانشجویانی قوی‌تر و با معلومات‌تر و از هر حیث آماده‌تر برای تعلیمات دانشگاهی روبرو خواهند شد و چون عده آن داوطلبان واجد شرائط محدودتر و با احتیاجات واقعی و با قدرت جذب و هضم دستگاه‌های دولتی و خصوصی متناسب‌تر خواهد شد در نتیجه مؤسسات تعلیمات عالیہ نیز خواهند توانست اصول اساسی انقلاب آموزشی را در محیطی متناسب‌تر و دور از ندانم کاریها یا تدابیر روزمره بکار بندند و حتی خواهند توانست از دورهٔ مدت تحصیلات دانشگاهی که امروزه قسمتی از آن صرف تقویت و بلکه جبران ضعف معلومات دبیرستانی دانشجویان و قسمتی دیگر مصروف پیاده کردن بعضی از طرح‌های غیر عملی و چاره‌جویی‌های سطحی می‌شود بکاهند و طبقهٔ جوان دانشگاه دیده واجد شرائط و کارآمد را زودتر و بهتر جهت پیش برد سریع برنامه‌های توسعه و ترقی تحویل جامعه دهند و بجای افراط در استعمال اصطلاحات متخذ از قاموس سیستم‌های آموزشی و اداری کشورهای مختلف و توسل بجا و یا بیجا به ماشین‌های محاسبه الکترونیکی و نظائر آنها سعی خواهند کرد و خواهند توانست فارغ التحصیل دانشمندان و محققان و کارشناسان نه داوطلب اشغال میز و صندلی در ادارات تربیت کنند.

در آن روز اغلب مؤسسات تعلیمات عالیہ ما که در مقام مقایسه با کشورهای پیشرفته و دارای یک اقتصاد آموزشی سالم، هنوز حکم دبیرستانهای ناقص را دارند و گوئی فقط به قصد اعطاء دانشنامه جهت نیل سریعتر به مقامات اداری یا برخورداری دانشجویان از تسهیلات نظام وظیفه و غیره ایجاد شده‌اند، مبدل به دستگاه‌های واقعی جهت تربیت دانشمندان، کارشناسان و محققان و مدیران مطلع و معتقد و کاردانان و با تقوا خواهند شد.

در چنان روزی که امیدوارم ملت ایران حداکثر بیش از شش سال برای رسیدن به آن در انتظار نشینند آثار مثبت انقلاب آموزشی ظاهر خواهد شد و نیل به هدفهای اولی آن بشرط اینکه از حالا بدرستی بدانیم چه می‌خواهیم امکان‌پذیر خواهد گردید .

۲- علل سرگشتگی و نقص معلومات دانش آموزان و دانشجویان ما

درباره زبان و ادبیات فارسی و مکتب‌های ادبی ایران و خارجه

پس از امعان نظر در مقدمه مفصلی که گذشت و با توجه به اینکه مؤسسات دولتی و غیردولتی تعلیمات متوسطه ما در حال حاضر در نتیجه اهمال‌ها و مسامحه‌های گذشته، بیش از مؤسسات مربوط به سایر مراحل تعلیماتی دارای نقائص اساسی هستند و بااذعان به اینکه این نقائص نه تنها در حاصل کار خود آنها بلکه در وضع تعلیمات ابتدائی و عالی نیز تأثیرات نامطلوب دارد، باید این حقیقت تلخ را نیز بپذیریم که در میان برنامه‌های رشته‌های مختلف آموزشی دبیرستانی تاکنون برنامه‌های مربوط به تدریس زبان و ادبیات فارسی که با موضوع این سخن‌رانی مربوطند بیش از همه رشته‌های دیگر در معرض سهل‌انگاری بوده‌اند و تقصیر این وضع اسفناک متوجه دبیران این رشته‌ها نیست بلکه در درجه اول نویسندگان و طراحان برنامه‌های تعلیماتی و مسئولان مستقیم سیاست آموزشی کشور مقصر بوده‌اند زیرا اکثر آنها فرصت طلبان یا سیاست بافانی غافل از اصول تعلیم و تربیت صحیح و بی‌اطلاع از اهمیت زبان و ادبیات ملتی بوده‌اند و حتی بر فرض آگاهی داشتن به این اصول برای نیل به مقام و منصب و یا حفظ آن، هرگونه اهمال و مسامحه‌ای را در این زمینه جائز می‌شمرده‌اند و البته گناه افراد صنف دوم یعنی کسانی که می‌دانستند و به دانسته خود عمل نمی‌کردند که عالماً و عامداً شاهد این نابسامانی‌ها بوده و قدمی مؤثر بر نمی‌داشته‌اند به مراتب بیش از صنف اول یعنی سیاست بافان حرفه‌ای است که لااقل دعوی راهنمایی و راه‌گشائی نداشته و فقط با توسل به وسائل مشکوک

فقط به اشغال و حفظ مقامات حسّاس و با استفاده از عناوین و مزایای اجتماعی و ظاهری آنها قانع بوده‌اند. در هر حال اکثر افراد هر دو طبقه از اولیاء امور آموزشی گویا چنین تصویری کرده‌اند یا لاقلاً عملاً چنین وانمود می‌کرده‌اند که تدریس زبان و ادبیات ملی که شیرازهٔ دفتر قومیت و شخصیت و استقلال معنوی این کشور کهن سال است مثلاً در مقام مقایسه با تدریس ریاضیات یا طبیعیات امر آسانی است و تربیت دبیرزبان و ادبیات که باید در دانشکده‌های ادبیات و خصوصاً در دانش‌سراهای بسیار مجهز و مکمل با شرائط بسیار دقیق صورت گیرد احتیاج به هیچ نوع توجه و عنایت و تشویق خاصی ندارد. در درجهٔ دوم هم اولیاء دانش‌آموزان مقصر و مسؤول این وضع هستند زیرا آنها غالباً معتقدند که چون فرزندان‌شان در آینده باید مثلاً طبیب و داروساز یا مهندس یا رئیس اداره یا بازرگان بشوند احتیاج زیادی به فراگرفتن زبان و ادبیات ملی ندارند و حتی چنان می‌پندارند که اگر دانش‌آموز دبستان یا دبیرستان باید ساعاتی از اوقات خود را صرف فراگرفتن زبان بکند بهتر است آن زبان یکی از زبانهای خارجی باشد. غافل از این که اگر دانش‌آموز زبان و ادبیات ملی خود را در دبیرستان بخوبی فراگیرد حتی زبان و ادبیات خارجی را نیز بطور سطحی خواهد آموخت.

باری نتیجهٔ این طرز تفکر و مخصوصاً نتیجهٔ دردناک تصمیم ناسنجیده‌ای که چند سال قبل گرفته شد و امتحان سالیانه کلاسهای دبستان (جز در سالهای نهائی) با تقلیدی کورکورانه از روش‌تعلیماتی بعضی کشورهای حذف و ملغی گردید، دانش‌آموزان باهوش و مستعد ما بدون آنکه بتوانند در خرد سالی اصول و قواعد زبان مادری اصلی خود را بخوبی فراگیرند به دبیرستانها راه یافتند و در دبیرستانها هم اینگونه بی‌توجهی‌ها به وجه دیگری مخصوصاً در مورد زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران ادامه یافت و امروز که می‌خواهیم در دانشگاهها و مؤسسات تعلیمات عالی کشور دانشجو را آنچنانکه در کشورهای مترقی دیگر مرسوم است با رشته‌های تخصصی خود آشنا کرده و حتی آنها را به تحقیق و پژوهش تشویق کنیم می‌بینیم که این دانشجو با وجود زحماتی که در ۱۲ سال کشیده‌است

در زبان و ادبیات ملی خود حتی به آن حد تسلط ندارد که بتواند تقریر استاد را درک کند تا چه رسد به اینکه از گفته‌های او یادداشت بردارد. و البته از چنین جوان معصوم بیچاره‌ای نمی‌توان با ناز و نوازش یا عتاب و خطاب توقع داشت که مانند فارغ‌التحصیلان دبیرستانهای اغلب کشورهای دیگر به زبان و ادبیات ملی خود دلپستگی داشته فریب گمراهان گمراه‌کننده را نخورد و باز می‌بینیم که این فارغ‌التحصیل دبیرستان که زبان و ادبیات ملی را حتی بمقدار اقل احتیاج نمی‌داند بر یک زبان خارجی نیز تسلط کافی ندارد و چون در مورد ادبیات ایران و خارجه تحصیلات صحیح و دقیقی نگرفته است یا ذهنش بکلی از این مبادی فارغ است و یا بدتر از آن، منبع اطلاعاتش در خصوص زبان و ادبیات ملی و خارجی ترجمه‌های ناقص شکسته بسته و تقلیدهای بی‌سروتهی است که چند تن از مدعیان نویسنده‌گی و سخنوری از روی هوس و تفنن در بعضی از مطبوعات انتشار می‌دهند و باعث می‌شوند که دانش آموز و دانشجو مانند خود آنها تصویری بسیار مبهم و مغشوش و نارسا و نادرست از ادبیات ملی و خارجی و مکتب‌های ادبی ایرانی و خارجی در ذهن خود بسازد و آن تصویر و تصور نادرست مبنای داوری و تشخیص او درباره آثار منظوم و منثور پیشینیان و معاصران باشد.

این قبیل مدعیان طرفداری از جوانان که از سادگی و پاکدلی دانش آموزان بهره‌برداری کرده و کالای بی‌ارزش خود را بعنوان متاع رائج در دنیای مترقی امروز به آنان عرضه می‌کنند، با توسل به بهانه‌های مضحک تیشه به ریشه زبان و ادبیات ملی می‌زنند و حتی گذشته از زیانهای که در زمینه ملی وارد می‌کنند برخلاف ادعای خود مانع ایجاد مقدمات حسن تفاهم بین‌المللی از طریق فرهنگ و ادبیات می‌شوند زیرا اولین شرط ایجاد حسن تفاهم واقعی در میان ملل جهان این است که آنها فرهنگ و تمدن یکدیگر را آنچنانکه واقعاً هست بشناسند و از ارزشهای پایدار آنها مطلع شوند تا از طرفی بتوانند فرهنگ و ادبیات اصیل خود را آنچنانکه باید به جهانیان معرفی کنند و از طرف دیگر درک صحیح و روشن‌تری از ادبیات ملل دیگر داشته باشند و بدیهی است که فقط به این وسیله

می‌توان پایه‌های حسن تفاهم جهانی را بر اساس احترام به شخصیت فرهنگی و معنوی ملل استوار ساخت .

بنابراین جای تعجب نیست اگر امروز در پاره‌ای از مطبوعات و مجلات و رسالات و در بعضی از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی گاهی کسانی دم از تجزیه و تحلیل و نقد مکتب‌های ادبی قدیم و جدید ایران و خارجه می‌زنند و دعوی راهنمایی می‌کنند که خودشان بععلی که گفتم نه از خصوصیات و کیفیت تحوّل زبان و ادبیات ملّی آگاهند و نه ، می‌توانند بین قواعد و ارزشهای پایدار زبان و ادبیات ملّی که باید همواره ثابت باشد با بعضی از تجلیات عصری آن که البته باید با تغییر زمان تغییر کند فرقی قائل شوند و نه از چگونگی تحوّل ادبیات خارجی و از منطق آن تحوّل باخبرند و متأسفانه اکثریت خوانندگان و شنوندگان و مشتریان این قبیل سوداگران بازار آشفته را طبقه جوان مستعد و هوشمند ایرانی تشکیل می‌دهد . طبقه معصوم جوانی که با وجود داشتن قریحه و ذوق و شور و شوق چون در دبستان و دبیرستان پایه و مایه‌ای قوی در زبان و ادبیات ملّی و حتی در زبان و ادبیات خارجی بدست نیاورده است بسبب سادگی و داشتن روح کنجکاوی که وجود آن در هر جوانی طبیعی و ضروری است خواه و ناخواه به آسانی مسحور و مفتون این گونه شیادها می‌شود علی‌الخصوص که گاهی بعضی از متصدیان امور هم که حقاً معتقد به تشویق جوانان هستند در امر تشخیص و بکار بستن روشهای صحیح تشویق دچار اشتباهند و حتی معیارهای منطقی و قابل اعتمادی درباره اینک که منظور از آن جوانی که مستحق تشویق می‌باشد چیست در دست ندارند .

باری امروز کشور ما دوره تحوّل اجتماعی و انقلاب صنعتی را با قدمهای بلند طی می‌کند و مسلماً لزوم هماهنگی با این تحوّل و انقلاب ضروری ایجاب می‌کند که در حد معقول و مجاز تجلیات ادبی و نحوه احساس و تلقین ادبی و حتی بعضی از مکتب‌های ادبی نثر و نظم ما هم خواه و ناخواه از این تحوّل متأثر شود ولی این هماهنگی شدن با اوضاع و احوال و مقتضیات عصر شرائطی دارد که بهیچوجه نمی‌تواند و نباید با حفظ استقلال

زبان و ادبیات ملی و ارزش‌های پایدار آن منافات داشته باشد.

چون دنیای امروز از لحاظ علمی و صنعتی ناگزیر و بیش از پیش بطرف یکنواختی می‌رود هر کدام از ملل متری و هوشمند عالم سعی می‌کنند که در بزرگداشت فرهنگ ملی و جلوه‌های اصیل آن و خاصه در تشریح مزایای واقعی ادبیات و مکتب‌های ادبی خود بیشتر بکوشند و چهره و سیمای معنوی و هنری خود را که الزاماً باید با چهره و سیمای ملل دیگر تفاوت داشته باشد حفظ کنند تا شخصیت و هویت معنوی آنها تحت الشعاع و تحت استیلاء طرز تفکر ادبی و هنری ملل دیگر خاصه ملی که از لحاظ صنعت و اقتصاد و یا امکانات نظامی و سیاسی قوی تر هستند قرار نگیرد و در آنها مستهلک و نابود نشود.

* * *

در یک نظام آموزشی سنجیده و متری و واقع بینی که بجهت مذکور در فوق حفظ خصوصیات فرهنگ و زبان و ادبیات باید از اصول مسلم آن باشد البته باید با تنظیم و اجراء برنامه‌های دقیق موجبات آشنائی صحیح دانش‌آموزان و دانشجویان با زبان و ادبیات کشورهای دیگر اعم از ملل شرق و غرب فراهم آید و امکانات شناختن وضع دیروز و امروز سایر ملل جهان در زمینه‌های هنری و ادبی و بالاخره مقدمات معرفت عینی به کیفیت تحوّل مکتب‌های شعرونثر بعضی از ملل خارجی خاصه در دوره تعلیمات دبیرستانی و دانشگاهی آماده شود.

یقیناً اگر در ضمن تجدیدنظر در برنامه‌های تعلیمات متوسطه و عالی این نکته آنچنانکه باید مورد توجه قرار گیرد و تدابیر لازمه در ظرف مدتی که اقلماً قریب شش سال طول خواهد کشید بادقت بموقع اجرا گذاشته شود دانش‌آموز و دانشجوی هوشمند ایرانی که به همت آموزگاران واجد شرائط و خاصه در پرتو تعلیمات دبیران علاقه مند و کوشا و فداکاری (از قبیل شما خانمها و آقایان) ، مانند فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های کشورهای متری دیگر ، توشه و سرمایه لازم در باره زبان و ادبیات ملی و مکتب‌های ادبی ایران

و قواعد تحولات آن خواهد اندوخت خود بخود فرد تحصیل کرده پرمایه صاحب نظری خواهد شد و در برابر تلقینات گمراه کننده بعضی از شیادان ادبی که می خواهند از آبهای گل آلوده ماهی بگیرند مصونیت پیدا خواهد کرد و خودش دکان مغالطه و دکانداری شیادان را تخته خواهد کرد و در غیر این صورت وضع بحرانی در زمینه شناخت مکتبها و سبک های ادبی در زمینه ملی و در آنچه مربوط به ملل دیگر است ادامه خواهد یافت و حتی خدای نخواستہ شدیدتر خواهد شد .

اشتباه نشود منظورم از شیادان ادبی فقط کسانی نیستند که بایک دو سال توقف در خارجه یا خواندن چند ترجمه دست و پا شکسته از ادبیات خارجی گستاخانه رقم بطلان بر ادبیات پرمایه ملت ایران می کشند و گاهی در عین اظهار ارادت تصنعی و زبانی به امثال فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ عملاً ثابت می کنند که از درک عظمت فکر و لطف بیان آنها عاجزند . زیرا همانها با وجود این همه اظهار علاقه ظاهری و مصلحتی به مفاخر ادبی ما گاهی وقاحت را بجدی می رسانند که مثلاً فلان فرزند گمراه دوره سرگشتگی و تحول را که در عین داشتن احساس شاعرانه متوسط و شوق قابل تمجید نوآوری متأسفانه رموز و دقایق زبان فارسی ادبی و حتی زبان فارسی معمول در محاوره را به شهادت آنچه نوشته و سروده است باندازه یکم آخوند مکتبی سابق و یا یکم دانش آموز سال سوم دبیرستان درک نمی کرد با شمس الدین محمد حافظ همسنگ و برابر و قابل مقایسه می دانند . حافظی که مسلماً و به تحقیق از حیث لطف بیان و تسلط بر رموز تحولات زبان و عمق و اصالت اندیشه و بهره مندی از میراث ادبی پیشینیان و قدرت تصرف خلاقانه در آنها نه تنها در ادبیات ایران بلکه در ادبیات جهان نظیر ندارد .

این داعیه داران و اصطلاح بافان و لفاظان کج سلیقه و پر حرارت که در مقام دعوی و خودنمایی قدیمی از آخرین پله نردبان نبوغ پائین تر نمی گذارند و غالباً از جزوه های استادان خود در بعضی از دانشگاه های درجه دوم و سوم خارجی ترجمه هائی ناقص فراهم آورده و بعنوان اثر شخصی با عکس و تفصیلات زیب صفحات بعضی از مجلات

می‌کنند گاهی جلال‌الدین محمد مولوی را که با احتمال قوی غزلیات او در دیوان شمس حتی در قرن بیست و یکم میلادی بعنوان عالی‌ترین نمونه شعر : منبع الهام و مورد تقلید بزرگترین قریحه‌های ادبی در میان ملل مختلف خواهد بود مورد تمسخر قرار می‌دهند و یا اگر گاهی از او و امثال او تمجیدی ریاکارانه یادعوی تقلیدی جانانه می‌کنند از خلال نوشته‌ها و سروده‌های آنها پیداست که کمترین آشنائی با نبوغ فکری و هنری مولوی و فردوسی و سعدی و نظائر آنها ندارند . آنها دربارهٔ سایر مفاخر ادبی ما و مفاخر ادبی ملل دیگر نیز از این گونه معرفی‌ها در مقایسه‌ها و قضاوت‌های ناروا دریغ نمی‌فرمایند .

باری - چنانکه گفتم - منظور من از شیادان ادبی فقط آن جماعت غرب زده نیست بلکه کسانی هم که خیال می‌کنند سخنوری و سخن آفرینی به پیشینیان ختم شده و کمترین قصد تصرف در قالب‌های شعری و شیوه‌های نظم و نثر آنان گناهی نابخشودنی است آنها هم مستحق همان عنوان شیادان ادبی هستند زیرا آنها هم چنین می‌پندارند که شاعر و نویسنده با قریحه و اصیل و سخن شناس و سخن سنج امروزی حق ندارد از اصل تحوّل که همیشه در ادبیات ایران وجود داشته است پیروی کند و بشرط رعایت قواعد اساسی زبان و با توجه به تحولات و مقتضیات فکری زمان ورقی جدید بر دفتر ادبیات معاصر و آینده ایران بیفزاید . بدبختانه کار این دو گروه افراط و تفریط است و هر دو گروه به خطا می‌روند و امروز متأسفانه ساحت والای ادب فارسی و ذهن سادهٔ جوانان کشور میدان ستیز و مناقشه و مناظره این دو گروه مغالطه‌کار و دکاندار شده است .

من چون در ضمن خطابه‌ای که در اسفند ۱۳۲۱ خورشیدی در فرهنگستان ایران تحت عنوان رستاخیز ادبی ایراد کردم دربارهٔ هنگامه تحوّل فکری و ادبی در عصر ما و ضرورت و شرائط تجدید اصیل و همچنین در باب دفاع از ادبیات گذشته ایران و بالاخره در خصوص قواعد نوآوری در این عصر تحوّل ، به تفصیل بحث کرده‌ام کافی است که خواهش کنم حضار محترم در صورت تمایل ، در آن خطابه که مندرجات آن هنوز دربارهٔ وضع ادبی

امروز ایران منتهی به وجهی بارزتر صادق است امعان نظری بفرمایند و اگر در بعضی از مندرجات آن خطابه که با موضوع سخن رانی امروز رابطه مستقیم دارد تردیدی یا انتقادی داشته باشند در ضمن بحث آزاد مرا از آن واقف و سپاسگزار کنند و گرنه من در شأن این مجلس و حضار دانشمند آن نمی دانم که این مجلس بحث و تفکر را مبدل به یک کلاس درس کرده و بایان کلیاتی پیش پا افتاده در خصوص سبک های نظم و نثر ایران و سبک های نظم و نثر کشورهای مغرب زمین موجبات تصدیع آنها را فراهم آرم و آنچه را که خودشان بر آن واقفند باز گو نمایم .

فقط خود را مجاز می دانم که :

اولا چند سطر از پایان فصل دوم آن خطابه را که ۲۷ سال قبل ایراد کرده ام در تأیید آنچه گفته ام و برای اثبات اینکه هنوز بر آن عقیده استوارم بخوانم :

«... پس اگر معرفت اولین شرط احراز حقیقت است ملت ایران هر چه زودتر باید در صدد شناختن خود و دیگران بر آید و تا این مهم انجام نگیرد ادبیات ما مانند سایر امور بازیچه عقاید افراطی و تفریطی از قبیل حقیر شمردن خود و دیگران و یا غلو در حق یکی از این دو خواهد بود .

بدیهی است که اگر در جاده معرفت با چشم باز و فکر بیدار قدم زنیم خود - شناسی و بیگانه شناسی هر دو مؤید یکدیگر خواهند شد و با شناختن خود بوسیله دقت در احوال دیگران و با شناختن دیگران در ضمن رجوع به احوال خود به حقیقت مطلق انسانی نیز که ادبیات همه ملل در عین تنوع پرتوی از آن است پی خواهیم برد» .

ثانیاً سزاوار می دانم که در پایان این گفتار نکات ذیل را نیز درباره موضوع سخن - رانی یادآوری کنم :

۱ - ملت ایران در دو قرن اخیر خاصه در پنجاه سال اخیر در نتیجه برخورد با تمدن و فرهنگ مغرب زمین یعنی تمدن و فرهنگی که مزایا و معایب مخصوص بخود را دارد خواه ناخواه در یک دوره تحوّل بی نظیر و بی سابقه ای وارد شده است که حتی از

تحولاتی که نتیجه تسلط اسکندر و حمله عرب و مغول بر ایران بود به مراتب مهمتر و از بعضی جهات خطرناکتر است ولی خوشبختانه ذوق سلیم اکثریت افراد این ملت که از بوته آزمایش تحولات سابق سرفراز بیرون آمد امروز نیز در این گیرودار تماس با تمدن مغرب زمین راه خود را در زمینه‌های ادبی و هنری جستجو می‌کند و یقین دارم آن راه راست به نیروی جویندگان دل آگاه پیدا خواهد شد مشروط بر اینکه نظام تعلیماتی ما نقش حیاتی خود را در این سالم سازی محیط ایفا نماید .

از این رو مساعی دستگاه آموزشی ، خاصه در دوره تعلیمات دبیرستانی باید در درجه اول مصروف جهت یابی صحیح در این کشاکش تغییرات و تحولات ضروری، و اجتناب ناپذیری باشد که احتیاج مبرم کشور به صنعتی شدن خواه ناخواه اجتماع ما را در معرض آن تغییرات قرار داده است و چون روز بروز شدت و حدت آن بیشتر خواهد شد بهمان اندازه هم باید مراقبت و اهتمام مؤسسات آموزشی در جلوگیری از انحرافهای فکری و ذوقی جوانان بیشتر شود .

۲- اگر به تاریخ ادبیات مغرب زمین از یونان و روم قدیم تا قرون جدید و دوران معاصر توجه شود این نکته روشن تر خواهد شد که اروپائیان اگرچه با ما از یک نژادند ولی طرز تفکر آنها درباره اغلب مسائل هنری و ادبی و فلسفی از قدیمترین ایام تا کنون تحت تأثیر عوامل اقلیمی و جغرافیائی و تاریخی و دینی خاص با طرز تفکر و دید و تلقی ما متفاوت بوده و متفاوت خواهد بود و این تفاوتها بنفع تنوع ادبیات جهانی است نه بضرر آن بنابراین هر فردی که بخواهد به بهانه تجدد طلبی خصوصیات زبان ادبی و بطور کلی وجوه تفاوت و امتیاز فرهنگ و هنر ما را از فرهنگ و ادب ملل دیگر محو و زائل کند کوشش او هم بضرر ملت ایران خواهد بود و هم به زیان اصل تنوع ضروری فرهنگها در دنیای صنعتی امروز و فردا .

۳- نتیجه مهم دیگری که از این بررسی و توجه بدست خواهد آمد این است که پدید آمدن مکتبهای ادبی در زمینه شعر و نثر ادبی در هر زبان چه از لحاظ شیوه بیان

و چه از لحاظ نحوه القاء و تلقین همچنین از حیث آهنگ و موسیقی الفاظ و از حیث بکار بردن استعارات و تصاویر با تحول طبیعی زبان و باتغیراتی که در اوضاع اجتماعی و طرز زندگانی هر ملت رخ می‌دهد رابطه و پیوند دارد و بهمین جهت و بعنوان مثال کافی است گفته شود که آنچه در ادبیات انگلیسی سبک کلاسیک یا رومانیک خوانده می‌شود با سبک کلاسیک یا رومانیک در ادبیات فرانسه فرقه‌های فراوان دارد و یا تعریفی که مثلاً از زمان ارسطو تا امروز درباره ادبیات غنائی ملل مختلف اروپائی می‌شود هنوز تعریف کامل و شامل و جامع و مانعی نیست پس ما چگونه می‌توانیم آن تعاریف را درست و بدون قید و شرط در ادبیات خود قبول کنیم؟

سبک‌ها و مکتب‌های ادبی مختلفی که غالباً عناوین آنها در زبانهای اروپائی با Isme ختم می‌شود (از قبیل کلاسیسیسم - رومانسیسم - رالیسم - سوررالیسم - ناتورالیسم فوتوریزم و دادائیسم و نظایر آنها) بنوبه خود از لحاظ پیدایش و گرایش و رواج یافتن و منسوخ شدن محصول و نتیجه طبیعی یک رشته تحولات پیاپی فکری و اجتماعی مخصوص بهر ملت و ادبیات خاص آن ملت است و چون تاریخ و کیفیت تحولات تاریخی و اجتماعی و ادبی ما با آنها شباهت تام ندارد لذا تطبیق آن عنوان‌ها و تعاریفات نیز به تجلیات ادبی و مکتب‌های خاص نظم و نثر ما تفضی بی‌مورد و گاهی خطرناک است و در هر حال در اتخاذ و قبول اینگونه اصطلاحات باید با احتیاط کامل قدم برداشت - البته باید باین نکته اعتراف کرد که تقسیم‌بندی‌هایی که ملل مغرب زمین درباره مکتب‌های ادبی خود کرده‌اند و تعاریفی که بکار برده‌اند محسناتی دارد که ما هم می‌توانیم بآنها توجه کرده و در موارد ضرورت قطعی اقتباس‌هایی از آنها بکنیم اما این توجه و اقتباس که باید با کمال روشن بینی انجام گیرد و جنبه دادوستد متقابل داشته باشد نباید بتدریج عرصه ادبیات غنی ایران را به بازار وارداتی بی‌در و دروازه‌ای که فعلاً مصرع « هر که آید گو بیا و هر که آید گو برو » در مورد آن صادق است برای فروش و رواج کالای ادبی بیگانگان و مخصوصاً کالای واخورده و « بنجل » و کم‌رواج آنها در کشورهای خودشان مبدل کند

و خودمان در آن بازار نتوانیم محصولات فکری و ذوقی و هنری خودمان را نه بهم میهنان خود و نه بجهانیان عرضه کنیم. باری شاعر و نویسنده و ادیب ایرانی امروز باید از همه آن تحولات و عناوین و تعاریف مربوط به مکتب‌های ادبی معروف مغرب زمین مطلع باشد ولی این اطلاع الزاماً ایجاب نمی‌کند که نویسنده و مخنور امروز بوجهی تکلف آمیز و باتقلید کور کورانه و خدای نخواسته برای خود نمائی یا فضل فروشی و دکانداری بکوشد که آن اصطلاحات را که در زبانهای اروپائی سابقه چندین قرن آزمایش و تحول و دیگرگونی دارد بطور سرسری در ادبیات ما که دارای تقسیمات و طبقه بندی های مخصوص بخود است وارد و رایج کند و گروهی بی‌مایه و فرصت جو نیز مانند چتربازانی که ناگهان در پشت جبهه‌های جنگ پیاده می‌شوند و بر هست و نیست جماعتی شبیخون می‌زنند در صدد برآیند که بعنوان عامل تخریب در ساحت ادبیات ایران فرود بیایند و کسانی را هم که با اطلاع کافی از حقایق امور جوانان کشور را از تقلیدهای ناروا و نابجا بر حذر می‌دارند به کهنه پرستی و انجاد فکری منسوب کنند و بمنظور باطل نشان دادن حقایق و حق به جانب دادن خودشان از توسل به پست ترین نیرنگ‌ها یعنی جعل اخبار واهی و بلکه دروغ پراکنی محض در محافل ادبی و جراید و مجلات و حتی گاهی در رادیو و تلویزیون خودداری نکنند.

وجود این وضع اسف انگیز در محیط ادبی و در بعضی از مطبوعات ما مثالهای فراوان دارد که یقیناً شما هم لااقل بر مقداری از آنها واقف هستید و من اگر بخواهم فقط شمه‌ای از آن مثالها را ذکر کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، فقط کافی است که بعنوان مشتی از خروار بیک مورد از موارد متعدد که خودم شاهد آن بوده‌ام اشاره کنم. منظورم از آن مورد خاص مقاله مفصل و پر از دروغهای شاخرداری است که بقصد مشوب ساختن افکار عمومی، خاصه اذهان جوانان کشور، بوسیله قلب و تحریف حقایق و مسخ اخبار و واقعیات، در شماره مورخ ۹ نوامبر ۱۹۶۸ میلادی (مطابق ۱۸ آبان ۱۳۴۷ خورشیدی) در روزنامه معروف کیهان انگلیسی موسوم به *Keyhan International*

بقلم مرد محترمی که متأسفانه گویا دعوی خبرنگاری و نویسندگی و نقد ادبی و اجتماعی می‌کند منتشر شد و منظور از تنظیم و نشر آن مقاله و جعل آن خبر، این خیال خام بود که بلکه با وجود حسن استقبالی که متجاوز از (۸۰۰) نفر شرکت کنندگان پیر و جوان و دانشمند و دانشجو در کنگره شعر آبان ماه سال گذشته از سخنرانی مشروح من درباره شعر معاصر ایران در جلسه مورخ پانزدهم آبان ماه ۱۳۴۷ (مطابق ۶ نوامبر ۱۹۶۸) کرده بودند بتوانند باتوسل بنشر آن قبیل شایعات و اراجیف از تأثیر مطالب آن سخنرانی که بصراحت و با استدلال، پرده از نیرنگ سازیمانی در عالم ادبیات معاصر ایران برداشته بود کاسته و افکار عمومی را از توجه بآنها منصرف و منحرف سازند.

شاید اکثر حضار محترم اطلاع داشته باشند که آن خبر و مقاله سراپا دروغ باستناد نوار ضبط صورت جلسات کنگره دوسه روز بعد، در صفحه سوم شماره مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۶۸ (مطابق ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۷) همان روزنامه مورد تکذیب مقامات صالحه که در آن جلسه حاضر و شاهد بودند قرار گرفت ولی من شخصاً با وجود اصرار جمعی از دانشمندان و دانشجویان و خبرنگاران جراید و مجلات که در آن جلسه حضور داشتند و از خواندن آن مقاله و از دروغ‌های مندرج در آن سخت برآشفته بودند فقط از راه ترحم نخواستم و راضی نشدم که بموجب نص صریح قانون مطبوعات آن نویسنده گمراه و گمراه کننده را که ظاهراً برای بدست آوردن لقمه نانی یا بمنظور حفظ سمتی در آن روزنامه آلت اجراء مقاصد دکانداران و معرکه گیران ادبی و اجتماعی شده و با کمال گستاخی و بدون احساس مسئولیت حرفه‌ای در یک روزنامه مهم و معروف پایتخت (روزنامه‌ای که یکی از منابع مهم کسب اطلاع اکثر خارجیان از وقایع اقتصادی و سیاسی و هنری و ادبی کشور است) ولو برای عبرت دیگران و بملاحظه مصالح اجتماعی مورد تعقیب قانونی قرار دهم زیرا بقطع و یقین می‌دانستم که این اقدام او بنشر اکاذیب و با موجود بودن مدارک و دلائل محکم (مانند نوار ضبط صورت جلسات کنگره و غیره که باسانی می‌توانند جرم فاحش او را اثبات کنند) منتهی به محکومیت و مجازات او و بالتبلیغه

موجب وارد آمدن خسارات مادی و معنوی بر او و خانواده‌اش خواهد شد و از طرف دیگر بر من تقریباً مسلم بود او و امثال او از راه بیچارگی و درماندگی و کم‌مایگی و واخوردگی (و یا با قوی گرفتن شبهه) از راه مرعوب شدن یا مجذوب شدن، خواه و ناخواه آلت غرض‌ورزی دکانداران مزور و سلسله‌جنبانهای پشت‌برده‌ای هستند که از این‌معرکه‌گیرها سودهای کلان برده‌اند و می‌برند و رواج دادن این مغالطه‌کارها بنان و نوا و منصب و مقام رسیده‌اند و البته باسانی حاضر نیستند از آنچه ناجوانمردانه بدست آورده‌اند مردانه دست بکشند و باز می‌دانستم و می‌دانم که وجود و عده روز افزون این قبیل افراد کم‌مایه و کج سلیقه و شایعه‌ساز و دروغ‌پرداز در محیط مقدس ادبیات و مطبوعات ایران و توسل آنان به مغالطه و تحریف مطالب (بجای بحث و استدلال فنی بهترین دلیل نابسامانی و انحراف ذوقی عده‌ای سهل‌انگار در این دوران تحول است و اگر درست دقت شود آشکار خواهد شد که خود آنها نیز چون در طاس لغزان تحول و سرگشتگی افتاده‌اند سراسیمه از سوئی به سوئی می‌دوند و کسانی را که بخواهند با گمراهی و اغوای آنان مبارزه کنند با عناوین مضحک از قبیل سنت پرست، سنت‌گرا و نظایر آنها مورد طعن و تهمت و افترا قرار می‌دهند.

به بیان دیگر وجود آنها و رواج مصنوعی متاع وارداتی و بی‌ارزش آنها بخودی خود حکایت از آشفتگی این بازار می‌کند. بازاری که مردم داران آن بیشتر شباهت به مشتی دلال سودجو دارند و می‌خواهند جنس مشکوک و فاسد خارجی و یا بهتر بگویم متاع ساخته و پرداخته ذوق و ذهن مشوش خودشان را که فقط مارک خارجی بر آن زده‌اند و گاهگاهی نیز محصولات ادبی دست‌دهم دوران بحران فکری و ادبی مغرب زمین (حتی کشورهای بسیار دور دست را) بدون جواز ورود در آن بازار سرازیر کنند و جانشین جنس خوب و متاع مرغوب داخلی و خارجی سازند و بدتر از همه می‌کوشند که سلیقه‌ها یا کج سلیقه‌های شخصی و ارزشیابی‌های ذهنی را جانشین معیارها و ضوابط صحیح و اصیل و پایدار ملی و جهانی که در هر عصر و زمان از آن جمله

در دوران معاصر، محک تشخیص اثر عالی از نوشته و سروده متوسط و پست از داخلی و خارجی است بکنند .

بعید نیست که همان افراد اغواگر و طرفداران و حامیان مرئی و نامرئی آنان باز بخواهند مطالبی را که امروز در این مجلس می‌گویم تحریف و به نوعی دیگر نقل و درج کنند و در بعضی از محافل ادبی به شایعه‌سازی پردازند یا در صفحات بعضی مجلات و جراید و بعضی از برنامه‌های وسائل سمعی و بصری (که متأسفانه در نتیجه بی‌مبالاتی‌هایی که پیش در آنها رخنه کرده‌اند) مقالات و اخباری خلاف واقع منتشر کنند و من و امثال مرا آشکارا یا در پرده ، به کهنه‌پرستی و مخالفت با فکر جوان و هزار غرض و مرض دیگر متهم نمایند ولی باید بدانند که من و امثال من در این گیر و دار مبارزه اصولی، بمنظور دفاع از زبان و ادبیات ایران که صمیمانه بآن عشق می‌ورزیم و بآن افتخاری کنیم، حتی اگر در اقلیت هم واقع بشویم، از جنجال و فحش و ناسزا نمی‌هراسیم و فقط در مقابل دلیل و برهان منطقی و متکی بر اطلاع و ذوق سلیم تسلیم می‌شویم، و برخلاف آنها تعصبی هم نداریم، بهمین جهت بارها آنها را بی‌حاشی و مذاکره و تبادل نظر و گفت‌و شنودی منصفانه دعوت کرده‌ایم ولی تاکنون جز هیاهو و ناسزا و دروغ و افترا از آنها ندیده و نشنیده و نخوانده‌ایم .

این نکته ناگفته نماند که درست برعکس آنچه بعضی از مدعیان و آرزومندان پیشوائی بعضی از مکتبهای مشکوک در ادبیات معاصر و یا طرفداران مصلحتی آنها شهرت می‌دهند من و امثال من که از تحولات ادبیات معاصر ایران و خارجه و علل آنها کما بیش اطلاعی داریم بهیچوجه منکر این نیستیم که در این پنجاه و شصت سال اخیر نمونه‌هایی شیوا، زیبا و فصیح و دلنشینی در شعر فارسی حتی در قالبهای تازه (منتهی قالبهای سازگار با موسیقی درونی زبان فارسی) پدید آمده است و در زمینه ادبیات منثور فارسی هم خاصه در نوشته‌های مرحوم صادق هدایت آثار بسیار ارزنده‌ای ظاهر شده است ولی به شهادت مدارک متعدد معتقدیم که هنوز این نمونه‌های جسته و گریخته

در برابر آنهمه ترهات و لاطائلات که روز بروز بیش از پیش آفت چشم و گوش و هوش مردم صاحب ذوق و صاحب نظر این سرزمین می‌شوند، و ادبیات غنی و الهام بخش و پر مایه ایران را در ایران و خارج از ایران ریزه خوار خوان بیگانگان معرفی می‌کنند حکم قطره و دریا را دارد و اگر مخصوصاً از طرف دستگاههای تعلیماتی کشور اemaal و تعلل جائز شمرده شود و وضع بهمین منوال پیش برود بعید نیست که با گسترش روز افزون دایره عمل و تأثر مطبوعات و رادیو و تلویزیون که آن هم در جای خود به سبب صنعتی شدن و توسعه اقتصادی کشور امری اجتناب ناپذیر است، و در این عصر که کشور ایران پیشاپیش اکثر ملل جهان با هر گونه استعمار مبارزه می‌کند، نقض غرض شود و خدای نخواستہ دیر یا زود موج استیلا و استعمار ادبی و هنری مغرب زمین (مغرب زمین بحران زده) از سر زبان و ادب و هنر اصیل ملت ایران بگذرد و دیگر فرصت چاره جوئی از دست رفته باشد.

در حال حاضر، و بامید اینکه به همت هنرمندان و سخن سنجان و فرزندان مستعد و مبین پرست و جهان بین و دانا دل این سرزمین چنان وضع ناگواری (که معنی آن نابودی فرهنگ ما و بالنتیجه نابودی معنوی ما خواهد بود) پیش نیاید همه صاحب نظران ناچارند فرموده حافظ شیرازی را که گویا در زمان خود با چنین نگرانی‌های روبرو بوده است ورد زبان آرزوی خود ساخته و بگویند:

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟

در ادبیات ایران مخصوصاً در شاهکارهای منظوم ما نمونه‌های مختلف دیده می‌شود که هر کدام یکی از سبک‌های معروف مکتب‌های نظم و نثر اروپا را از قبیل کلاسی سیزم رومانیزم، سوررآلیزم و سمبولیزم بخاطر می‌آورد ولی تقدم و تأخر تاریخی آن نمونه‌ها بهیچوجه با تقدم و تأخر تاریخی مکتب‌های اروپائی مطابقت ندارد و بدین جهت در مقایسه و مقابله این نوع نمونه‌ها نباید عجولانه داوری کرد و نباید از یک مورد استثنائی در یک زمان خاص یک اصل کلی استخراج نمود.

۴ - اصولاً کسانی که مکتب‌های ادبی اروپا و مخصوصاً مکتب‌های شعری

مغرب زمین و علل واقعی ظهور و افول آنها را می‌شناسند حاضر نمی‌شوند که بی‌جهت و بطور سرسری آنها را مورد تقلید و اقتباس و یا مقایسه قرار دهند. مگر آنکه از روی تعقل و مطالعه و بمدد بصیرت و آشنائی و تبصر، در زمانی خاص چنین تشخیص دهند که وضع و موقع ادبیات ملی آماده و مستعد قبول و اخذ بعضی از مزایای یکی از آن مکتب‌های خارجی می‌باشد و مطمئن باشند که این اخذ و قبول و اقتباس از روی هوس و تفتن نیست و مهمتر از همه بر آنها مسلم باشد که اقتباسات معقول و بموقع و معتدل آنها از ادبیات اروپائی و آن هم در موارد لزوم قطعی، بهانه بدست عده‌ای از نامجویان شهرت طلب کج ذوق و کم مایه نمی‌دهد تا به ادعای اینکه مثلاً در اروپا چنین و چنان می‌کنند و یا در فلان زمان در فلان کشور اروپائی طرفداران فلان مکتب با پیروان فلان مکتب دیگر مبارزه کردند و گروهی از جوانان قرن نوزدهم فرانسه خود را در مقابل طرفداران مکتب کلاسیک رومانیک نامیدند و گروهی دیگر در اواخر آن قرن و اوائل قرن بیستم خود را در مقابل افراط رومانیک‌ها بعنوان نئوکلاسیک و یا سمبولیست یا سوررئالیست معرفی کردند در تاریخ ادبیات ما هم که سیری جداگانه و نهضت‌ها و گرایش‌های مخصوص بخود داشته و دارد باید عین همان نهضت‌های مکتب‌های اروپائی آنها در روی کاغذ یا در برنامه و سایل سمعی و بصری خاصه، در تلویزیون، و در تصویر چند تن پهلوان پنبه‌های میدان آشفته نظم و نثر امروز فارسی، بطور تصنعی رخ بدهد و موجی از سر موجی دیگر بگذرد.

۵ - اگر درست توجه فرمائید تقریباً در تمام تحولاتی که در ادبیات اروپائی از

اواخر قرون وسطی تا امروز رخ داده یک نکته مسلم بوده است و آن اینکه پیشوایان و طرفداران همه آن تحولات لزوم احترام به قواعد زبان محاوره و زبان ادبی را اصلی مسلم شناخته‌اند ولی متأسفانه بعضی که بیشتر ناشی از ضعف دستگاه آموزشی ماست بعضی نهضت‌ها و گرایش‌های تصنعی ما بضرر استقلال و حفظ و توسعه زبان و ادبیات

و فرهنگ اصیل ملی انجام می‌گیرد .

من چنان که بارها گفته‌ام باز هم تکرار می‌کنم که اگر تاریخ و تحولات اجتماعی و فلسفی و هنری خاص مغرب زمین و طبیعت ادبیات اروپائی و خلق و خوی اروپائیان و هزار عامل دیگر مخصوص بخود آنها، ایجاد کرده و می‌کند که از اواخر قرون وسطی تا امروز اروپائیان در مواردی از روی واقع بینی ، و در مواردی بوجهی افراط آمیز (وحتی در بعضی از مواقع بحرانی بسبب انحراف ذوقی حاصل از در هم آمیختن عوامل متضاد و مختلف ، در شیوه های نظم و نثر و در مکتب های ادبی خود تغییراتی بجا یا ناجا بدهند ، و تحولاتی دیر یا زود گذر ایجاد نمایند ، ماکه خود بطور کلی (با صرف نظر از بعضی موارد ضعف ادبیات منظوم و منثور خودمان مثلاً در زمینه اشعار ساده برای کودکان و دبستان و نمایش نویسی و داستان نویسی و شرح حال نویسی و غیره که در آنها ضعیف هستیم) در سایر انواع ادبی خاصه انواع مختلف ادبیات منظوم و بالاخص شعر عرفانی و غنائی و نیز آنچه در ادبیات بعضی از ملل مغرب زمین شعر سمبولیک خوانده می‌شود پیشرو و سرآمدیم و حتی به شهادت جهان بین ترین و دل آگاه ترین و با انصاف ترین هنرشناسان و سخنوران اروپائی بر مردم مغرب زمین سبقت داشته‌ایم و هنوز هم داریم ، و بالاخره ماکه زبان شعر را از لحاظ توجه به موسیقی درونی و موسیقی ترکیبی الفاظ و موسیقی اوزان اشعار بحد هماهنگی و لطف گیرائی یک سمفونی بالا برده ایم به هیچوجه مجبور نیستیم که در این مباحث دست نیاز به جانب مکتب های نظم و نثر اروپا دراز کنیم و مصداق این شعر والای حافظ شیرین سخن شویم که می‌فرماید :

سألها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنای کرد

و یا حتی نمی‌دانم چرا باین معنی توجه نمی‌کنیم که ما در زمینه بعضی از انواع شعر می‌توانیم باصطلاح امروز صادر کننده باشیم نه وارد کننده و الهام بخش اروپائیان بشویم

نه الهام گیرنده از آنان تا چه رسد به تقلید ناقص از آنان .

باز تکرار می‌کنم : برای اینکه ما با داشتن سرمایه اجتهاد و ابتکار بی‌جهت و بدون ضرورت مقلد و آواره نباشیم باید مکتب‌های ادبی اروپا را بخوبی بشناسیم و دانش-آموزان ایرانی را با سرار و رموز و محسنات و معایب آن مکتب‌ها واقف کنیم ولی بموازات این بیگانه شناسی که البته لازم است و حتی پیش از آن ، باید فرزندان این مرز و بوم را از سالهای اول دبستان و با تجدید نظر دقیق در برنامه‌ها و طرز تدریس و تفهیم در مدارس از ثروت سرشار زبان و ادبیات فارسی (از ادبیات و فرهنگ توده مردم یعنی فولکلور گرفته تا عالی‌ترین نمونه‌های شعر جاودانی حافظ و مولوی) آگاه کنیم و اعتماد بنفس و استقلال فکر و آزادی اندیشه را جانشین این عقده حقارت کنیم که بسبب تسلط و استیلای صنعت و اقتصاد و نیروی نظامی بسیار پیشرفته مغرب زمین و بسبب احتیاج مبرم ما بفراگرفتن اصول و روشهای اقتصادی و صنعتی مغرب زمین گریبانگیر مردم مشرق زمین و از آنجمله از ایرانیان شده است .

البته در این کار هم نباید افراط کرد و ناگهان از خطر غلو در حقیر شمردن خود به خطر غلو در حقیر شمردن همه چیز اروپائیان دچار شویم و مثلاً معتقد گردیم که ما حتی در نوشتن نمایشنامه و داستان کوتاه و غیره که بعلم خاص در ادبیات ما آنچنانکه باید ترقی نکرده است احتیاج به اقتباس‌های لازمی از ادبیات اروپائی نداریم .

من بهیچوجه بعلمت نابسامانی‌هایی که امروز در ساحت شعر و نثر فارسی خودنمایی می‌کند از آینده ادبیات ایران مأیوس نیستم ولی معتقدم با این نابسامانی‌ها باید بشدت مبارزه کرد و تنها راه مبارزه اصولی هم همان اصلاح وضع تدریس زبان و ادبیات (اعم از زبان و ادبیات ملی و زبان و ادبیات خارجی) در مؤسسات آموزشی از دبستان تا دانشگاه است و مبالغه و اغراق نیست اگر در خاتمه این گفتار بگویم که دبیران زبان و ادبیات فارسی در دبیرستانها حتی بیش از استادان این رشته در دانشکده‌ها ، کلید این اصلاح (ویا خدای نخواستہ کلید بعضی از انحراف‌های خطرناک را) در دست دارند

و یقین دارم که چون اکثر آنها به مسئولیت خطیر خود در برابر تاریخ و نسل جوان کشور
واقفند در پیکر تعلیمات ما مددی بجا و بموقع و جانانه خواهند رساند . از قبیل مددی که
حافظ به روح القدس تعبیری کرد و می فرمود :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحای کرد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فن غزلسرای که بظهور سعدی و حافظ آخرین درجه کمال را پیمود از حوالی قرن هشتم که زمان ظهور خواجوی کرمانی متوفی بسال ۷۶۳ و لسان الغیب حافظ متوفی بسال ۷۹۱ و کمال خجندی متوفی ۷۸۳ و سلمان ساوجی متوفی بسال ۷۷۸ تدریجاً در راه تحول افتاد و منتهی بظهور شیوه اصفهانی یا عراقی متوسط معروف به سبک هندی گردید عراقی متوسط را جمعی از دانشمندان و اصحاب ادب فارسی در برابر سبک عراقی قدیم قرار دادند که در قرن ششم هجری مقارن عهد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی متوفی بسال ۵۸۸ و حکیم نظامی گنجوی متوفی به حدود سال ۶۱۰ هجری مقابل سبک خراسانی ظهور کرد و بزرگترین استاد آن خلاق المعانی کمال الدین اصفهانی است متوفی بسال ۶۳۵ و عراقی جدید یا اصفهانی جدید همانست که در دوره بازگشت ادبی نیمه دوم قرن دوازدهم بتوسط گویندگان عضو انجمن مشتاق اصفهانی و پیروان و دست پروردگان وی با جلوه‌ای تازه نمودار گردید و اثرش بقرنهای سیزدهم و چهاردهم رسید و هنوز هم آن شیوه میان شعرای مکتب قدیم شایع است؛ همانطور که یادآور شدیم شیوه سخنسرایی عراقی قدیم تدریجاً منتهی به ظهور طرز عراقی متوسط شد که آنرا سبک اصفهانی بدرست و هندی بنادرست خوانده‌اند زیرا مسلم است که ظهور این سبک در میان شعرا و گویندگان عصر صفوی در ایران و فارسی زبانان شهرهای دیگر معلول تحولات گوناگون اجتماعی و دنباله تغییرات طبیعی و عصری بود و از طرفی فصاحت و بلاغت

مثل سایر امور ادبی یعنی لغت و ترکیبات و اصطلاحات در تحول است بدین معنی که در هر زمانی نوعی از عبارت پردازی را فصیح و بلیغ می‌شمرند. در دوره‌های تیموری و صفوی بیشتر انظار متوجه کثرت کنایات و استعارات بود و همگان مجاز و کنایه و استعاره و ایهام در سخن را می‌پسندیدند و شاعران بناچار باقتضای حوایج بیانی و ذوق و سلیقه مردم بشیوه سخن می‌گفتند که دقت مضامین و لطافت لفظی و معنوی و پروردن خیالات نازک رقیق در لباس استعارات و کنایات و ایهامات از خصایص آن است و اکثر گویندگان این سبک هم چون صائب اصفهانی تبریزی الاصل که خداوند این شیوه است اصفهانی بوده و یا زاده اصفهان و تربیت یافته دامن این شهر بوده‌اند مانند زلالی خونساری شاعر عهد شاه عباس کبیر و شیخ علی نقی کمره و حزین لاهیجی، و اما اینکه چرا اصطلاح هندی پیدا شد ظاهراً علتش اینست چون دربار آل تیمور در هند و بزرگان آن دیار بتبعیت از شاهان خویش اعتنائی کامل بشعر و ادب فارسی داشته و خود نیز غالباً بفارسی شعر می‌سروده‌اند و در زمان صفویه عده بسیاری از شعرای ایران بهندوستان مهاجرت کردند و سبک اصفهانی را بآن دیار بردند، ارباب تذکره این طرز از سخن را هندی خواندند بتصور اینکه زادگاهش هندوستان است و بدین وهم دچار تعبیرات و توضیحات ناخوش آیند گشتند، از جمله آنکه باریک بینی و دقت فلسفه مذهبی هند و ریزه کاری و خیال بندی هنرمندان هندی در شعر فارسی راه یافته است و مضامینی از این سنخ، کوتاه سخن آنکه این سبک بی اندازه در مذاق ارباب ذوق هندوستان مطلوب و پسندیده واقع شد بطوریکه شعرای بومی هند از قبیل فیضی دکنی بدین سبک شعر سرودند و سبک اصفهانی نسبت بهندوستان حکم گیاه و درختی را پیدا کرد که جهت رشد خویش بومی مناسب یافته باشد و رشدش بیش از اصل گردد و بهمین جهت این سبک شیوه متداول هندوستان شد و بسبک هندی معروف گردید امروز هم در قلمرو هندوستان و حتی افغانستان که مجاور هندوستان بمعنی اعم است بسبک صائب و کلیم بیش از دیگر شعرا متماثل هستند. واضح تر بگوئیم در هندوستان اغلب کسانی که

موجب ترویج سخن فارسی و اشاعه آن گردیدند ایرانیان بودند و شعرانی از قبیل نظیری نیشابوری و عرفی شیرازی و طالب آملی و ظهوری ترشیزی که در عداد مهاجرین نخستین از طبقه شعرا بهندوستان بوده و در واقع از پیشقدمان سبک اصفهانی محسوب می‌شوند قبل از سفر هند نیز بهمین سبک شعر می‌سروده‌اند، و بحقیقت شاعرانی مانند بابافغانی و لسانی شیرازی و شیخ آذری و هم طرازان ایشان که پایه‌گذاران سبک هندی بوده‌اند اصلاً بهندوستان نرفته و تقلیدی هم از هندیان نکرده‌اند و بگفته تذکره‌های دوره صفوی بابافغانی شیرازی [متوفی ۹۱۵ یا ۹۲۵] از پیشوایان صاحب طرز اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم است که شعر وی مدتی سرمشق شعرای قرن دهم و یازدهم هجری بود اگرچه چندان شعری ندارد که مورد تقلید و اقتفا واقع شود.

ولی بگفته ارباب تذاکر محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و نظیری نیشابوری و حکیم رکنای کاشانی و حکیم شفائی اصفهانی و شیخ علینقی کمره متخلص به نقی و عرفی شیرازی و فیضی دکنی و گروه دیگر از هم‌طرازان ایشان شاگردان مکتب بابافغانی و پیروان شیوه او بوده‌اند. نکته جالب آنکه هیچیک از تذکره نویسان آن عصر و حتی آذربئیگلدی و پس از وی هم این طرز را هندی نخوانده و ننوشته‌اند. دور نیست که پس از زندیه (دوره بازگشت ادبی) شیوه اصفهانی بعلت ابتدالی که یافته بود. در ایران موقوف گردید ولی در هند و افغان همچنان برجای ماند. و این تسمیه برای فرق گذاشتن میان سبک شاعران ایران و هند و افغان پیدا شده باشد. ظهور کلیم کاشانی و صائب اصفهانی در نیمه دوم قرن یازدهم روش تازه در سبک هندی بوجود آورد که جانشین سبک بابافغانی گردید و شعرای غزلسرای ایران و هند از آن تاریخ بی‌بعد همین سبک کلیم و صائب را تتبع کردند ولی همانطور که یادآور شدیم این طرز بتدریج بابتدال گرائید و اگر عیناً پیروی شده بود خود تحولی در زبان فارسی بود و شاید احتیاجی بدوره بازگشت عهد افشاری نمی‌بود ولی متأسفانه هیچیک از شاعران بعد از کلیم و صائب نتوانستند پایه شعر خود را بآن درجه برسانند و سبک اصفهانی را حفظ کنند و

کار سبک اصفهانی با شعار ضعیف و سست مبتذل کشید که روح زبان فارسی از آن نفرت داشت مثل اشعار شاعران اواخر دوره صفوی و در آن تعقید معنوی و ضعف تألیف و تنافر و سایر معایب که مغلّ فصاحت و بلاغت است راه یافت چنانکه در این شواهد که معرف رکاکت این سبک است ملاحظه می‌شود .

بیدل معروف به هندی که اصلاً کرمانشاهی است گوید :

دل نرم آرزو مشکل شود محبوس خود بینی

که سنگ اینجا شرر می‌گردد از وحشت کمینی‌ها

در تعقید معنوی و ضعف تألیف این بیت

صبح ، بی سرمایه احرام از خود رفتم

کو گریبان تا بدوش چاک بردارد مرا

و یا از حسین ثنائی از شعرای قرن ده

پرده شب می‌درد قهرت از آن معنی چو صبح

شعله تب شمع را در استخوان می‌آورد

و در مبالغه و اغراق ناپسند از کمال‌الدین حاتم کاشانی شاعر قرن ده

هجر تو مرا چو موی لاغر دارد

ای نوش لب این ضعف که باور دارد

زنبور عسل اگر نشیند ب سرم

گر برخیزد مرا ز جا بردارد

شاعران نخستین سبک اصفهانی تا حدی جنبه فصاحت و بلاغت را در شعر

خویش رعایت می‌کردند ولی اینان که برشمریم و نمونه از شعرشان را دیدید بتدریج

فصاحت و بلاغت را که رکن مهم شعر محسوب می‌شود از دست دادند و کارشان بدانجا

کشید که نمی‌بایست بکشد اگر چه در اشعار صائب و کلیم هم نمونه‌هایی که فاقد جنبه فصاحت

و بلاغت باشد کم نیست و من چون نمی‌خواهم بحریم این دو استاد بزرگوار جسارتی کرده

باشم شعری از ایشان بر سبیل مثال نمی آورم کسانی که طالب اند خود تتبع کنند پیش از آنکه از سبک اصفهانی بگذریم لازم است باین نکته نیز اشاره کنم که بسیاری از اهل ادب علت رفتن شاعران دوره صفوی را بخاک هند بحساب عدم توجه و التفات شاهان این سلسله دانسته اند : باید گفت بشهادت تواریخ و تذکره های عصر صفوی از زمان شاه عباس کبیر به بعد دربار ایران سمت خاص ملک الشعرائی را مقرر فرمود و کسانی امثال مسیح کاشانی و صائب را بدین سمت منصوب کردند و تا زمان شاه سلطانه حسین باشخاصی همچون مهری عرب که ملک الشعرائی دربار وی بود برمی خوریم که این سمت و مقرری مخصوص آن در باره ایشان برقرار بوده است و نیز بداستانهایی از قبیل بزرکشیدن شانی تکلو در قبال بیٹی از مثنوی او در مدح حضرت مولا .

اگر دشمن کشد خنجر و گر دوست

بیاد ابروی مردانه اوست

بامر شاه عباس کبیر و انعام بسیار شاه طهماسب به محشم بیاداش مرثیه مشهور او معروف به دوازده بند محشم از نکاتی است که مؤید این نظریه است و نیز در تذکره نصر آبادی و گلستان هنر قاضی احمد بن میرمنشی مذکور است که شعرای اصفهان و هنرمندان آن عهد از قبیل نقاشان و فضلاء در قهوه خانه ها مخصوصاً آن مراکزی که در نزدیک عالی قابو قرار داشت اجتماع کرده اشعار و آثاری را که سروده بودند بیکدیگر عرضه می کردند و در همین قهوه خانه ها بود که گاهی سلطان ابراز تفقد فرموده و با شعرا بگفتگو و مزاح می پرداخت چنانکه مطایبه شاه عباس بامیرالهی اسدآبادی سخت معروفست و تصرفات بجایی که شاه در شعر شاعران می کرد و مورد قبول قرار می گرفت . نکته ای نیست که از نظر ارباب تذاکر بدور مانده باشد . آنچه شاهان صفوی از شعر نمی پسندیدند . قصیده و سخنان تملق آمیز و مدایح خالی از حقیقت بود که طبعشان بشنیدن اینگونه کلمات رغبتی نداشت . اما شاهان تیموری هند و یا به تعبیری دیگر مغولان هند چون این متاع را خریدار بودند و از سوی دیگر هند در آن زمان کانون تجارت و ثروت و آرامش بود . شاعران

دورهٔ صفوی برای کسب جاه و مال یا خود بدان دیار می‌رفتند و یا همچون محتشم که برادر خویش عبدالغنی را با مدائمی بنام سلطان دکن روانهٔ آن دیار ساخت. کسان خویش را با ساخته‌ای روانهٔ آن خطه می‌کردند. تا ازخوان نعمت آن سلاطین کرامند بی نصیب نمانند. نکته در خور توجه آنکه در دفتر اشعار آن کسان که به هوای جاه و ثروت جلای وطن اختیار نموده بودند. اکثر به مضامینی از این قبیل برمی‌خوریم که حاکی از ندامت ایشان است.

صائب گوید:

صائب از هند جگر خوار برون می‌آیم

دستگیر من اگر شاه نجف خواهد شد

و یا نوعی جنوشانی گوید:

گداخت هند جگر خوارم ای اجل مپسند

که استخوان همایی نصیب زاغ شود

و محمدقلی سلیم گوید:

سلیم هند جگر خوار خورد خون مرا

چه روز بود که را هم بدین خراب افتاد

علاوه می‌کنم که یکی از علل مهاجرت شعرای ایران به هند کثرت و وفور صنف شاعر بود و بحقیقت شهر بمنزلهٔ متاعی بود که در کشور ایران فراوان یافته می‌شد و بناچار بکشور خواهنده صادر می‌گردید. بعبارة اخری آنقدر شاعر در قرنهای ده و یازده و دوازده در ایران می‌زیست که زائد بر ظرفیت این مرزوبوم بود طبعاً وقتی که عده‌ای هنرمند زیاده برگنجایش یک منطقه یافته شود همه نمی‌توانند مرفه و متنعم باشند، بهمین علت جماعتی به هندوستان رفتند و سلاطین و امرای هند هم مقدم ایشانرا گرامی شمردند و بادست پر و کیسه سنگین آنانرا بوطن اصلی خود باز گرداندند و یا در همانجا اقامت دادند.

و اما سبک اصفهانی جدید . رکاکت شعر در اواخر عهد صفوی سبب گردید که اشخاص باذوق دوره افشاریه را که عهد آرامش و آسایش نسبی ایران است و بهمین علت هم شعر و ادب و علوم و دانشهای متنوع مایه گرفت و رواج یافت بفرکتحول فرهنگی و بازگشت ادبی انداخت آنان برای تحول چاره ای نداشتند جز آنکه با سبک معروف هندی که همان عراقی متوسط اصفهانی باشد مبارزه کنند و حتی از کلیم و صائب که نمایندگان بزرگ آن سبک اند انتقاد نمایند . باید متوجه بود کسانی که تصور می کنند بازگشت ادبی اصفهان فقط بر محور مخالفت با صائب و کلیم و نظایر آنهاست اشتباه می کنند سرانجام چنانکه در سطور پیشین یاد آور شدیم در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری که عهد زندیه بود . مقدمه نهضت و تحولی در شعر فارسی پدید آمد که اثرش در قرنهای ۱۳ و ۱۴ نمودار گردید و یکی از نتایجش ظهور عهد تجدد و بوجود آوردن دوره تشعشع شعر و شاعری زمان قاجار است .

سلسله جنبان نهضت ادبی در آزمان که بعنوان بازگشت ادبی مخصوص شده است انجمنی بود از شعراء بزرگ اصفهان در آن عهد که به ریاست و پیشوایی سید علی مشتاق اصفهانی متوفی بسال ۱۱۷۱ یا ۱۱۶۹ قمری و طبیب اصفهانی سید عبدالباقی متوفی بسال ۱۱۷۱ و عاشق اصفهانی آقا محمد خیاط متوفی بسال ۱۱۸۱ و هاتف سید احمد طبیب شاعر اصفهانی صاحب ترجیع بند عرفانی معروف متوفی ۱۱۹۸ و صهبای قمی محمدتقی متوفی بسال ۱۱۹۱ و حاج لطفعلی بیگ آذر مؤلف تذکره آتشکده متوفی بسال ۱۱۹۵ و شعله آقا سید محمد اصفهانی متوفی ۱۱۶۱ و حاج سلیمان صباحی ییدگلی کاشانی متوفی ۱۲۰۶-۱۲۰۷ استاد ملک الشعراء فتحعلیخان (حاج لطفعلی آذر میگوید من تخلص صباحی را بدو دادم) و صبای کاشی متوفی بسال ۱۲۳۸ و ملا حسین رفیق اصفهانی متوفی بسال ۱۲۱۲ ق . با تفاوت سن و مرتبت از جمله اعضای مهم آن انجمن بودند . و هدف اصلی ایشان اصلاح شعر فارسی از طریق بازگشت بسنت و شیوه فصحای قدیم و احتراز از سبک متداول اواخر عهد صفویه اصفهانی معروف بهندی بود . و آن

نهال که ایشان کاشتند بدست اخلاف و پیروانشان کم کم پرورش یافت تا در عهد قاجار به ثمر رسید و شعرای آن زمان هر کدام در تتبع و اقتضای یکی از گویندگان سلف بکار قصیده گویی و غزل سرایی پرداختند متأسفانه فکر اصلاحی با جنبه تازگی و ابتکار توأم نبود و آنهمه نیروی طبع و قدرت خلاقه ادبی که در گویندگان عهد قاجار مشاهده می شود یکسره بر سر تقلید صرف خرج شد و در میان شعرای آن دوره مخصوصاً قصیده سرایان درباری گروهی کثیر را می توان نشان داد که چون همه در تقلید و اقتضای یک مکتب اهتمام داشته اند. اشعارشان یکدست و از یک جنس و قماش که قابل اشتباه بیکدیگر است از کار درآمد، چندانکه تصور می رود همه مولود یک طبع و محصول یک ذوق است و از جهت لفظ و مضمون یکی است مثلاً اگر میان صد قصیده که از حیث لفظ و معنی حکم مکررات را دارد. یکی را نگاه دارند و از باقی صرف نظر کنند، هیچ خلل و زیبائی بر ادبیات فارسی وارد نخواهد شد. و از روی همین قیاس می توان برای سنجش و مقام و مرتبت شاعران و تعیین قدر و قیمت ادبی آثارشان میزان دقیقی بدست داد بازگشت ادبی این خاصیت را داشت که سبک مبتذل دوره اواخر صفوی را از میان برد و روش پیشینیان را در رعایت فصاحت و بلاغت احیاء کرد (لیکن یک نقص بزرگ داشت که فقط متوقف به تقلید از گذشتگان گردید و راه تحولی که مخصوصاً بمذاق جوانان خوشایند باشد پیش نگرفت. من اعتقاد دارم اگر پیشقدمان شعرای عهد قاجار سبکی نو بظهور می آوردند کار به شعر سپید امروز که فاقد لفظ و معنی و وزن و قافیه است نمی کشید اگرچه اینهم حالت هذیان بی است و بزودی رفع خواهد شد. باید این نکته را از نظر دور داشت که سلاطین قاجار بالاخص فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه در نگهداری میراث ادبی که از عهد زندیه به مرده ریگ بایشان رسیده بود غفلت نکردند و نهالی را که بدست پیشقدمان سلیم طبع نشانیده شده و در این عهد پای گرفته بود بمدد تشویق و تجلیل از طایفه ارباب شعر و ادب آبیاری کردند و خاصه عهد ناصرالدین شاه را باید آخرین دوره وفور و کمال شعر و شاعری در ایران دانست. ظهور شعرای چکامه پرداز

و رواج قصیده‌های غرای برطنطنه در این عهد که مولود دربار پرشکوه است و شیوع غزل و تغزلات و تشبیهات عاشقانه که موافق و مقتضی محیط عیش و عشرت و شادخواری و متناسب با ایام آسایش و شادکامی است. و نیز سایر اقسام شعر از قبیل اشعار مذهبی و سیاسی و عرفانی و اخلاقی که هر کدام متناسب با دوره و محیط مخصوص بخود است در این عهد رواجی گرفت و بالاخص دو نوع قصیده و غزل مخصوصاً قصایدی که به تغزلات عاشقانه و تشبیهات ملیح آغاز می‌شود در عهد ناصرالدین شاه بحد کمال رواج یافت و شعرای بزرگ در هر دو فن بظهور رسیدند در این عهد ادیب الممالک شاعر مبتکری است و فتح‌الله‌خان شیبانی نیز چنین است قآنی نیز بیشک در شعر سبکی نو بوجود آورده است و لیکن پیروی از سبک قآنی برای هر کس میسر نیست. غالب شعرای این عصر به تقلید پرداخته‌اند اگر غزلسرا بوده‌اند به تقلید از شیخ سعدی و خواجه حافظ و اگر قصیده سرا بوده‌اند به تبعیت از فرخی و عنصری و منوچهری شعر سروده‌اند. با اینهمه در میان آثار این شاعران مقلد به نمونه‌های بسیار دلکش و دلچسب برمی‌خوریم که جزو ذخائر گرانبهای زبان فارسی است در دوره‌های نخستین مثنوی پیرو جوان میرزا نصیر و ترجیع بند عرفانی هاتف و ماده تاریخهای بسیار ارزنده صباحی بیگدلی و اشعار مرثیه وصال و همای شیرازی در نوع خود بی‌نظیر است. بزرگترین شاعر قصیده‌سرای عهد ناصری قآنی شیرازی و شهاب اصفهانی و سروش را باید دانست که مقدم بر ایشان از حیث زمان ملک الشعرای صبای کاشی است. این چهار استاد باتفاق چهار رکن قصیده‌سرای عهد قاجار بودند و بعد از ایشان محمودخان ملک الشعرای ثانی و فتح‌الله‌خان شیبانی را باید نام برد. بزرگترین شاعر غزلسرای عهد قاجار نشاط اصفهانی وصال شیرازی، همای شیرازی، فروغی بسطامی. مجمر اصفهانی را باید دانست و بعد از ایشان نوبت استادی را به یغهای جندقی و ملک الشعرای عنقا و مسکین اصفهانی باید داد.

سروش و قآنی و شهاب بیشتر در قصیده‌سرایی اقتفا از سبک فرخی و امیرمعزی می‌کردند و سروش قصاید خویش را با همان عذوبت و لطافت و طراوت امیرمعزی

می‌سرود . اما در غزل گویی رقت طبع فروغی بسطامی و فصاحت بیان همای شیرازی و دقت مضمون بغهای جندقی زبانزد همگان است .

در پایان مقال یادآور می‌شوم - سبک اصفهانی جدید آمیخته ایست از سبک عراقی قدیم و سبک اصفهانی باین معنی که عنصر غالبش طرز گفته های کمال الدین اسماعیل اصفهانی است بانضمام چاشنی سبک هندی کلیم و صائب با همه ممیزات و مشخصات لفظی و معنوی آن که تفصیل جزئیاتش نیاز بمقالی دیگر دارد . اکثر شعرای اصفهان در قرون ۱۳ و ۱۴ هجری پیرو همین سبک عراقی یا اصفهانی جدید بودند و بندرت اشخاصی وجود داشتند که هنوز بهمان طرز کلیم و صائب غزل می‌گفتند و آنرا بر دیگر سبکها ترجیح می‌نهادند از این قبیل بودند سرآمد ایشان میرزا حسن آتش از شعرای مقیم اصفهان متولد ۱۲۷۶ و متوفی در ۲۱ رجب ۱۳۴۹ قمری که دیوانش بامقدمه استاد علامه آقای همایی حفظه الله چاپ شده است دیگر مرحوم میرزا حیدر علی کمالی اصفهانی است که از اصفهان به طهران آمده بود و منتخبات اشعار صائب را در طهران منتشر ساخت . دیگر سید عبدالرسول بزمی متولد ۱۲۸۵ متوفی ۱۳۵۵ هم از شعرای مقیم اصفهان مانند رفیقش آتش در حق صائب اعتقادی عظیم داشت و در صدد اقتضای طرز وی بود اما مثل آتش از عهده بر نمی‌آمد و رواج سبک صائب را در طهران میرزا علی کمالی سبب گردید و اکنون آقای امیری فیروز کوهی از کسانی است که بر سبک صائب می‌رود .